

خودشناسی مهمترین مبنای فعالیت فرهنگی است

آغاز یک فعالیت فرهنگی باید از خود انسان باشد. چون همه چیز با انسان معنادار می شود و همه خلقت بخاطر انسان است. کاملترین و بزرگترین مخلوق خداوند، انسان است. چنانچه قرآن کریم می فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» = **سوره بقره، آیه ۲۹** [او کسی است که آنچه که در روی زمین است را بخاطر شما خلق کرده «و یا در آیه» سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ] = **سوره لقمان، آیه ۲۰** [هر چه که در آسمان و زمین است، برای شما تسخیر شده «اشاره شده است. پس انسان واقعاً گل سرسبد خلقت بوده و بعد از خداوند، در رتبه دوم نظام وجود قرار دارد.

توحید باید برای چه کسی معنا داشته باشد؟ برای خود خداوند معلوم است. چون خدا خودش ذات هستی است و همه چیز برایش روشن است. اما تا انسانی نباشد، توحید معنا نخواهد داشت و باید انسانی باشد تا عقائد برای انسان معنا داشته باشد. اگر انسان نباشد، اصول دین و دین معنا ندارد، نبوت و رسالت معنا ندارد، این انسان است که به همه اینها معنا می دهد و اصل همه علوم و معارف است. به قول علامه حسن زاده (حفظه الله تعالی) معرفت نفس محور جمیع علوم عقلی و نقلی است. بنابراین آغاز یک فعالیت فرهنگی باید از خود انسان باشد؛ چون همه چیز با انسان معنادار می شود و همه خلقت بخاطر انسان است.

شناخت غلط از انسان، خطای بزرگ فهم دین است

نخستین پرسش پیش رو دین باور این است که چگونه باور دینی خود را توجیه می کند. اشتباه بزرگی که وجود دارد، این است که ما بدون اینکه انسان را به خویش معرفی کنیم، دین را به او معرفی کردیم. سرمایه گذاری زیادی برای معرفی دین به انسان کردیم ولی توجه نداشتیم که دین با همه معارفش با انسان معنادار است.

انسان های زیادی تربیت کردیم که دین را خوب می شناسند اما نسبت دین و معارف دینی به انسان را نمی شناسند و وقتی که این نسبت شناخته نشد، ممکن است تعبدی و عقلاً دین را پذیرفته باشند و عمل هم کنند. اما چون با ذات خودشان پیوند نخورده و آن را از ناحیه ذات خودشان نگاه نکردند، عمق آن را درک نکرده و با هستی و وجودشان پیوند نخورده باشد. لذا فکر نمی کند که سهمش از «الله» کم می شود و دلالتی برای «الله» و خانواده آسمانی ندارد. هر چند تعبدی عمل هم می کند. چون پیوندش با خودش حل شده نیست، صرفاً دین را تکلیف می داند.

بسیاری از مردم تا آخر عمر دیندار هستند و برخی دیندارهای خوبی هم هستند و حتی به بهشت هم می روند اما به دین همیشه به عنوان یک تکلیف و واجب الهی نگاه کردند که اگر عمل نکنند جهنم می روند نه به عنوان یک نیاز و یک عشق. برای همین، اساساً دینداری بدون **معرفت نفس**، به هیچ وجه درست نیست. اما در انسان شناسی به این نکته می رسیم که تکالیف یک لطف الهی است. همانطور که اگر یک نامزد اجازه بدهد که نامزدش با او باشد، طرف مقابل این را یک فرصت تلقی کرده و تشکر می کند و خوشحال است از اینکه یک فرصتی فراهم شده تا خلوتی داشته باشند.

دینداری بدون شناخت انسان، زایش فهم خشن از دین است

در دینداری مبتنی بر **انسان شناسی**، همه چیز عاشقانه و شیرین است، همه چیز عین وصول است و شخص هیچ گاه تنها نیست، التماس عاطفی به کسی نمی کند، نیازمند عشق کسی نیست، در هیچ جا تنها نیست. شخص همیشه با غیب است و از غیب لذت می برد.

شخص انسان شناس به عبادت، مناجات، ذکر، شب و سحر به چشم یک فرصت عاشقانه نگاه می کند اصلاً تکلیفی کاری انجام نمی دهد و عبادت ها برای او به هیچ وجه ثقل ندارد. بلکه یک نوع تشرف و ملاقات و امتیاز گرفتن از

معشوق است. «یا مَنْ ذِکْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاکِرِینَ؛ ای کسی که یادش، برای یاد کننده ها شرف است» [مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر] یعنی این را یک شرافت و یک لذت می داند. اما در دینداری تکلیفی، همه اینها همیشه تکلیف است و سختی دارد. انجام می دهیم و تخلف هم نمی کنیم اما کلفت دارد و شکننده است. لذا کسی که سالها دینداری کرده و حتی عقلاً هم همه را پذیرفته و به بقیه هم یاد داده، به راحتی می تواند این را کنار بگذارد چون الان گرفتار واهمه است. دقیقاً مثل کسی که عقلاً می داند مُرده کاری ندارد ولی از مرده می ترسد چون واهمه اش قوی تر است لذا نمی تواند با مُرده تنها باشد.

اگر ما بخواهیم یک فعالیت فرهنگی از دو ویژگی قدرت و استمرار برخوردار باشد و بتواند دوام و استمرار داشته باشد، باید آن را درونی کنیم. تا دین شهودی نشود عقاید و معارف استمرار نخواهد داشت و در برخورد با واهمه، ممکن است عقل گرفته شود و زانوی تسلیم زمین بزند

درونی شدن باورهای دینی، اصل فعالیت فرهنگی است

برای آنکه بخواهیم فعالیت فرهنگی قدرت و استمرار داشته باشد باید ارزش های دینی را در وجود مردم درونی کنیم.

دین شناسی عقلی که از طریق معرفت نفس انجام نشده، شهودی نیست و صرفاً استدلالی کلامی است که متأسفانه در اکثر مراکز علمی ما کلامی بحث می شود و اصلاً پای نفس در کار نیست. نفس مرتبط با «الله» و «الله» مرتبط و قائم بر نفس اصلاً شهود نمی شود. فقط ذهن ها و عقل ها قانع می شود. شخص در تعارض بین وهم و عقل قطعاً کم می آورد. مثل اینکه می داند که این کارش وسواس است و وسوسه و وسواس کار شیطان است، اما نمی تواند آب و آبخشی نداشته باشد. نمی تواند حجاب را رعایت نکند اما اگر برود در یک جمعی که بی حجاب هستند و وارد یک فضای طبیعی شود یک دفعه احساس می کند که کم آورده و می گوید: من باید همرنگ اینها بشوم، من نمی توانم الان موجودیت فطریم را با همین حجاب ظاهر رعایت کنم. قرآن کریم اشاره دارد: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» [سوره نمل، آیه ۱۴] آن را از روی ظلم و برتری جویی انکار می کنند در حالی که به آن یقین دارند «گاهی وقتها انسان یقین دارد (وَاسْتَيْقَنَتْهَا) کلمه یقین را به کار برده ولی (وَ جَحَدُوا بِهَا) اما با چیزی که می فهمد و درک می کند و یقین دارد، ممکن است مبارزه کند. بنابراین برای اینکه این آفت ها ایجاد نشود، باید نفس را به مشهد برد (محل شهود و دیدن) وقتی نفس به مشهد رفت و به مقام شهادت رسید و شهادت داشت، حالا می گوید: «اشهد ان لا اله الا الله» دیگر بحث عقلی نیست که به من گفته باشند، بلکه خود دیدم.

انسان در نفس می تواند به شهادت برسد. این خیلی مهم است که انسان شهود کند. پس اگر ما بخواهیم یک فعالیت فرهنگی از دو ویژگی قدرت و استمرار برخوردار باشد و بتواند دوام و استمرار داشته باشد، باید آن را درونی کنیم. تا دین شهودی نشود عقاید و معارف استمرار نخواهد داشت و در برخورد با واهمه، ممکن است عقل گرفته شود و زانوی تسلیم زمین بزند. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «رُبَّ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ» [نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۰۶] چه بسیار عقل هایی که تحت هوای نفسی اسیر هستند و او امیر بر این عقل است «حرکتی که مبتنی بر معرفت نفس است، احتیاج به زمان ندارد و زود نتیجه می دهد. حتی سواد هم لازم ندارد چون شهودی است.

ایرانیان بارزترین نمونه ایمان هستند

ایرانیان، کم مقاومت ترین مردم از نظر ایمان و باور هستند و زودتر از بقیه مردم به اسلام گرایش پیدا کردند. دلیل آنکه در آیات قرآن و روایات به ایرانی ها قیمت داده اند، این است که ایرانی ها قویترین مردم در شهادت و شهود هستند. لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «اعظم الناس نصیباً فی الاسلام اهل الفارس» [کنز العمال، ج ۲، ص ۳۰۳] در بین مردم، مردم فارس بیشترین سهم را از اسلام دارند.»

استاد محمد شجاعی

جلسه چهارم - مهندسی فرهنگی

در زمان انقلاب، امام امت چقدر آموزش و کلاس برای ما گذاشته بودند که یک دفعه یک ملت را به حرکت درآورد و بزرگترین معجزه قرن را درست کرد! این خصوصیتی که خداوند برای مقدمه سازی ظهور امام زمان و حرکت نهایی تاریخی، دینش را به ایرانی ها سپرده بخاطر این است که ایرانی ها خوش‌باور و خوش شهادت هستند. قویترین مردم از نظر هوش و عقل هستند اما کم مقاومت ترین مردم از نظر ایمان هستند و باورش‌شان فوق العاده است و زود به شهادت، یقین و باور می‌رسند.

بعد حضرت چقدر عاشقانه می‌گوید سلام من را به برادرانم برسانید. گفتند یا رسول «الله» پس ما چه؟ فرمود شما اصحاب من هستید، برادران من آنهایی هستند که نه من را دیده اند و نه اوصیاء من را و به نوشته سیاه روی کاغذ سفید ایمان می‌آورند.

ما بیست سال است فعالیت بین المللی می‌کنیم و هیچ ملتی را به قدرت لطافت و خوش ایمانی مردم ایران ندیدیم. لذا **امام امت** فرمود: ملت ایران از ملت حجاز در عهد رسول «الله» و از ملت عراق و کوفه در عهد امیرالمؤمنین بالاترند. ببینید نوع دینداری های اینها چگونه است و چطور حاضرند برای دین به شهادت برسند و جانشان را عاشقانه به «الله» تقدیم می‌کنند. حال این ملت با این توان اگر به یک **مهندسی فرهنگی** جدید برسند، واقعاً دنیا تغییر خواهد کرد.

انسان کاملترین مظهر الهی است

قرآن یعنی کتاب تخصصی «الله»، خدایی که خالق کل شیء است، سخن او به شکل قرآن نیز کاملترین جلوه لفظی «الله» است کما اینکه اهل بیت کاملترین جلوه انسانی «الله» هستند.

«الله» ظهور علمی و کتبی خودش را اینگونه به ما رسانده و می‌گوید: من همه چیزها را در وجود شما گذاشتم «سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ الْحَقَّ» [سوره فصلت، آیه ۵۳] ما آیات مان را در بیرون و در درون خود شما قرار دادیم تا برای شما واضح شود که او حق است «درست است می‌گوید (فی الأفاق) اما در جای دیگر می‌گوید که آن آفاق را هم برای انسان خلق کردیم پس ما آیه اکبر خدا هستیم.

بنابر این من با ورود و تعمق در خودم به همه آیات می‌رسم. لذا در قرآن می‌فرماید همه انبیاء یادآور و معلم نیستند. معلم چیزی را تعلیم می‌کند و پیامبر به یاد می‌آورد چون همه در وجود ما هست. **علی (علیه السلام)** فرمودند: «وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِثْلَاقَ فِطْرَتِهِ... وَ لِيُنْثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» [نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۳] انبیای خود را فرستاد تا انسان ها را به فطرت انسانی و سرشت انسانیت که همراه با شرف و کرامت است برگرداند؛ و جزدهای دفن شده را مبعوث کند.»

ما چند نوع عقل داریم، انبیاء عقل های گوناگون انسان ها را فعال می‌کنند. کار پیغمبر فقط این است و حتی معلم هم وقتی حرف می‌زند و چیزی را می‌گوید، شخص می‌گوید من این را داشتم و خودم این را می‌فهمم. درست است. لذا انسان همه چیز را دارد. فقط دفن شده است. انبیا می‌آیند و این حجاب ها را کنار می‌زنند و دفینه ها را در می‌آورند.

خیلی ها کتاب تفسیر مطالعه می‌کنند بعد می‌بینید این تفسیر می‌خواند اما پڑمرده و افسرده است و قرآن شراب او نیست. موقعی قرآن شراب می‌شود که بتواند نشاط و مستی و آرامش بیاورد. زمانی که آیه غذای تو باشد نه تکلیف. لذا قرآن می‌گوید آنهایی که واقعاً ایمان آوردند وقتی برایشان قرآن خوانده می‌شود واقعاً سجده می‌کنند و واقعاً گریه می‌کنند. [سوره انفال، آیه ۲]

اثبات یا انکار وجود انسان، آغاز شهود نفسی است

برای شناخت انسان از انکار محض شروع می‌کنیم. آیا ما هستیم یا نیستیم؟ آیا وجود داریم یا وجود نداریم.

استاد محمد شجاعی

جلسه چهارم - مهندسی فرهنگی

این یک اصل است که من همه چیز را در خودم دارم. برای شناخت انسان از انکار محض شروع می کنیم. آیا ما هستیم یا نیستیم؟ آیا وجود داریم یا وجود نداریم؟ فرض کنیم در مقابل یک نفر نشستیم که ادعا می کند من هیچ چیز را قبول ندارم حتی خودم را. به همه چیز شک دارم و به شک خودم هم شک دارم. چطور شروع کنیم؟ باید از یک امر فطری شروع کرد؛ یعنی او را باید به شهود برسانیم. با او بحث عقلی نمی کنیم بلکه باید وجود را به او نشان بدهیم. بعد دیگر نمی تواند بگوید ندیدم.

ابوعلی می گوید اگر یک نفر چنین ادعایی کرد او را ببندید کتکش بزنید. یا یک کبریت و فندک را زیر دستش روشن کن و بگو هستی یا نیستی؟ وجود داری یا وجود نداری؟ نمی تواند بگوید من خیال می کنم. اگر گفت من می سوزم! آخ دارم می سوزم! می گویم نه، چه کسی دارد می سوزد؟ تو که وجود نداری بگویی من دارم می سوزم، چون گفتم به خودم شک دارم. پس تو خیال می کنی که من هستم و تو خیال می کنی که آتش هست و تو خیال می کنی که آتش دارد تو را می سوزاند.

اینجاست که شما می توانید این وسوسه شیطانی و توهم را با شهود از او بگیرید. بحث عقلی نمی کنید بلکه می گوید شاهد باش که داری می سوزی. او نیز می گوید من سوختم، آتش هست و کسی است که من را می سوزاند و یا مرا کتک می زند.

از اینجا داستان شروع می شود: پس من خودم هستم، آتش است، شخصی است، جایی و مکانی است، و.. هر چیزی را بخواهد انکار کند دیگر قابل انکار نیست.

هستی مطلق آغاز و انتها ندارد

هستی ای حقیقی است که آغاز و انتها ندارد و این درک فطری است زیرا همه فطرت دارند و هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند.

هستی دیگر «تا» ندارد. چون اگر بخواهد انتها داشته باشد و محدود بشود. یعنی ما به جایی برسیم که دیگر هستی نداشته باشیم و نیستی شده باشد. زیرا هستی و وجود فقط با یک چیز می تواند محدود بشود و آن هم نیستی است. هستی با هستی محدود نمی شود. و نیستی یعنی چیزی که نیست و حقیقت و واقعیت ندارد. اگر داشت دیگر اسمش نیستی نبود، هستی بود. پس نیستی یعنی چیزی که نیست و ما چیزی به اسم نیستی نداریم. نیستی مفهومش از هستی گرفته شده و الا ما جز هستی چیزی نداریم و هستی بی پایان است. هر چقدر از این هستی بروید میلیارد ها میلیارد سال نوری با سرعتی میلیارد برابر سرعت نور بروید به انتهای هستی نمی رسید تا بگویید حالا هستی تمام شد دیگر نیستی است.

پس هستی پایان و کرانه ندارد. این درک فطری است که همه دارند و هیچ کس نمی تواند این را انکار کند. این هستی بی پایان است، اول و انتها ندارد. چون اگر بخواهد اول داشته باشد اولش باید از کجا می آمد؟ دو حالت بیشتر نیست: یا باید از نیستی بیاید که ما نیستی نداریم، یا از هستی باید بیاید که قبلاً هم دوباره هستی هست. پس هر چقدر هم عقب برگردیم آخرش به هستی می رسیم.

هستی نمی تواند اول داشته باشد و ازلی است. هستی پایان هم ندارد یعنی به آخر هم نمی رسد. چون انتهایش هم یا هستی است که باز هست و یا نیستی است که نیستی نمی تواند وجود داشته باشد. هستی یک شخص بی نهایت است.

هستی دو بردار نیست

همه کمالات و زیبایی ها و علوم و هر چه هست در خود هستی است. چون کمالات خارج از هستی معنا ندارد.

همه کمالات و زیبایی ها و علوم و هر چه هست در خود هستی است. چون کمالات خارج از هستی معنا ندارد. وقتی غیر داشت چیزی به اسم نیاز در او معنادار نیست. چون نیاز آنجایی معنادار است که لااقل دو وجود داشته باشیم که یکی به دیگری نیاز داشته باشد. آن یکی چیزهایی ندارد که این دارد. لذا در هستی مطلق و بی نهایت نیاز معنادار نیست و به محض اینکه تصور نیاز در مورد هستی شد حتماً آن هستی محدود است و اصلاً تصور نیاز در هستی نامحدود

تناقض است. کما اینکه تصور دوئیت در هستی نیز تناقض است و هستی نمی تواند دو تا باشد. چون اگر دو تا باشد محدود می شود. در حالی که ما می گوئیم چیزی نمی تواند هستی را محدود کند زیرا هستی نامحدود است و این را ما شهود می کنیم.

خدا وجودی واحد است

خدا احد است یعنی نمی تواند دو تا بشود و منحصر به فرد و یکتائی است.

حضرت صادق (علیه السلام) می فرمایند: اگر شما خدا را بیشتر از یکی بدانید دیگر نمی توانید تعداد برایش نگه دارید. لذا هستی یگانه است. یک بی سواد هم این را می فهمد که هستی نمی تواند محدود باشد. چون گفتیم هستی را فقط یک چیز می تواند محدود بکند و آن نیستی است که نیستی هم نداریم. هستی پیوسته هست و اتصال دائم دارد.

(قُلْ) در سوره توحید یعنی بگو یعنی شهود؛ یعنی ببین و حالا خودت بگو «قُلْ هُوَ» هو را بعداً معنا می کنیم یعنی چه «قُلْ هُوَ «الله»» بگو او «الله» است، کمال مطلق است، حقیقت بی نهایت است، وجود بینهایت و نامحدود است. ذات مستجمع جمیع صفات کمال، هستی مطلق و بی نهایت را «الله» می گویند. (أَحَدٌ) است یعنی همان یکی است و نمی تواند دو تا باشد. چون وقتی «واحد» می گوئیم اثنان کنارش می آید. احد است یعنی نمی تواند دو تا بشود منحصر به فرد و یکتاست. اصلاً امکان دو ندارد.

خدا بی نیاز مطلق است

خدا بی نیاز مطلق است یعنی ضعف و نقصی ندارد.

«الله» که کمال مطلق است (الصَّمَدُ) هم است یعنی بی نیاز مطلق هم هست، پر است. یعنی خالی نیست و ضعف و نقصی ندارد.

در روایتی از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده: خداوند سوره توحید را برای مردم آخرالزمان فرستاده و در آخر الزمان کسانی می آیند که سوره توحید را می فهمند و خدا بخاطر آنها این سوره را اینطور فرستاده. تاریخ گذشته را ببینید، چند نفر سوره توحید را اینطور معنا کردند و چند نفر سوره توحید را از نفس ما برای ما درآوردند؟ به گونه ای که خودت شاهدش هستی و دیگر نمی توانی انکارش کنی.

خدا تولیدی خارج از خود ندارد

الله تولید خارجی ندارد، نمی شود چیزی را از آن خارج کرد. همه ظهورات و جلوه های خودش است.

«لَمْ يَلِدْ» را در تفاسیر نمی زاید نوشته اند. منزّه است از زایمان. این یعنی چه؟ زایش یعنی تولید یک چیزی از توی دل چیز دیگر. به مادر و والده می گویند چون یک چیزی از خودش بیرون داده است و الان بیرون از خودش هست، او یکی است و بچه اش هم یکی. بینشان فاصله هم هست. (لَمْ يَلِدْ) خدا خارج ندارد یعنی «الله» خارج ندارد، نمی شود چیزی را از آن خارج کرد. پس اگر نمی شود خارج کرد، همه اش خودش است، همه اش ظهورات و جلوه های خودش است. تازه می توانیم این آیه را بفهمیم که: «أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ «الله»» [سوره بقره، آیه ۱۱۵] به هر طرف رو کنید به سوی وجه خدا هستید.»

این تصور غلطی است که قرن ها به ما یاد دادند که یک خدا در آسمانها هست یا خدا یک جایی همین نزدیکی هاست. چقدر هم ما به اینها گفتیم این را در رادیو و تلویزیون نگویید. این حرف های چرت و پرت و مزخرفی که اصلاً اساس عقلی ندارد فقط بازی کردن با الفاظ است. خیلی ها هم که نمی فهمند می گویند چه جمله قشنگی و رمانتیکی است؛ خدا یک جایی همین نزدیکی هاست.

هستی جاری در همه ظهورات و اشیاء را «الله» می گویند. با شکل ظاهری این اشیاء کار نداشته باشید، همه هستی و وجود دارند و وجود و کمالاتی که در همه حضور دارد را «الله» می گویند. ما ظهورات «الله» هستیم و البته ظهور غیر از ظاهر است. ابتدا ظاهر جلوه می کند و همه اشیاء با «الله» ظهور دارند، ما اول «الله» را می بینیم چون وقتی به یک موجود نگاه می کنیم این موجود که ذاتاً خودش عددی نیست یعنی نمی تواند خودش را روی پای خودش نگاه دارد. هستیش از خودش نیست. در حقیقت ما یک مشت هستی های وابسته می بینیم و وابسته باید به یک ذاتی تکیه داشته باشد.

در واقع شما همیشه اول به «الله» نگاه می کنید. از چشم «الله» دارید به اشیاء نگاه می کنید. ولی چون این «الله» همه چیز را پر کرده، دیگر دیده نمی شود و باعث شده فقط ظهورات محدود را ببینیم.

اشیاء ظهورات خداوند هستند. در دعای عرفه می گوئیم: **الْغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ؛ [مفاتیح الجنان، دعای عرفه]** آیا غیر از تو ظهوری دارد که تو نداری «آیا می شود یک چیزی ظاهرتر، شفاف تر، ثابت تر و روشن تر از «الله» باشد؟ هر چه که هست ظهورات خودش است. او ظاهری است که این دارد نشان می دهد. او نوری است که الان دیده می شود. در هر چیزی او دارد جلوه می کند که دیده می شود. **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ [سوره نور، آیه ۳۵]** خداوند نور آسمان ها و زمین است «آن نوری است که شما با او همه چیز را می بینید حتی خودتان را می بینید «الله» است و خودتان را با «الله» می بینید.

تو با چشم خدا، خدا را می بینی. با گوش خدا می شنوی، با نگاه خدا، با دست خدا لمس می کنی» **وَمَا رَمِيتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى؛ [سوره انفال، آیه ۱۷]** موقعی که تو داری تیر می زنی تو تیر نمی زنی بلکه «الله» دارد تیر را می زند. «(لَمْ يَلِدْ) اصلاً خارج از آن چیزی نیست. ما ظهورات هستیم و از خودمان ذات نداریم. همه وابسته و آویزان به یک ذات هستیم، برای همین هم قابل تبدیل هستیم. سنگ تبدیل به گیاه می شود و گیاه تبدیل می شود به حیوان و حیوان تبدیل به انسان می شود و انسان دوباره برعکس تبدیل به خاک می شود.

هر چه دارید می بینید جلوه های یک نفر است، چهره های زیبای یک نفر است. لذا حضرت علی علیه السلام فرمودند: **«وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» [مفاتیح الجنان، دعای کمیل]** سوگند به اسمای تو که تار و پود تمام اشیای عالم را پر کرده اند «من هم یکی از وابسته های او هستم، من عین ربط به او هستم، خودم از خودم هیچ چیز ندارم.

کسی مثل «الله» نیست و انسان ظهور و قائم به خداست

الله قائم به خود است و انسان وابسته و قائم به خداست و این رابطه، رابطه وجودی انسان با الله است.

آیه **«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»** مثل و مانند هم ندارد» آیه منحصر به فرد است. کسی مثل «الله» نیست. شما روی پیغمبر هم که دست می گذارید پیغمبر هم ظهور «الله» است، پیغمبر هم مثل خداست. عالی ترین نمونه از خداست. ما قائم به او هستیم، پس من الان می توانم خودم را کاملاً شهود بکنم که من قائم به «الله» هستم. یک لحظه خدا نخواهد همه چیز جمع می شود. جمع می شود کجا می رود؟ در هستی است. این تعبیری که خدا می گوید من همه عالم را جمعش می کنم جمعش می کنم یعنی کجا می برم؟ رابطه ما با «الله» مثل ما و وجود ذهنی مان است. ما یک تصویری مثلاً تصویر مادرمان مثلاً پدرمان یا حرم **امام رضا (علیه السلام)** را می سازیم و نگهش می داریم در ذهن مان کاملاً به آن توجه داریم. یک لحظه آن را را می کنیم در خودمان برمی گردد. اینجاست اما الان دیگر توجهی به آن نداریم. الان دیگر ذهن من را مشغول نمی کند. خدا می گوید من اگر بخواهم همه شما را یک لحظه جمع می کنم. تمام می شود و دوباره یک خلق جدید درست می کنم» **وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ [سوره فاطر، آیه ۱۶]** این کار برای خدا آسان است.

موت و حیاتتان اینطور است. اینقدر شما وابسته به «الله» هستید و به «الله» تکیه دارید. در نگاه کردن، دیدن، خوردن،

استاد محمد شجاعی

جلسه چهارم - مهندسی فرهنگی

خوابیدن، حرف زدن، فکر کردن و.. یکسره انرژی را از خودمان می گیریم.
اگر ما بخواهیم می توانیم همه قرآن را همینطوری کار کنیم و از خودمان در بیاوریم نه از بیرون. همه توحید، همه قرآن و همه اسماء «الله» را می توانیم در بیاوریم.



بنیاد فرهنگی تربیتی ضیاء الصالحین

www.Ziaossalehin.ir